

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human rights

حقوق بشر

ناتور رحمانی

۳۰ سپتمبر ۲۰۱۲

نگرشی کوتاه به کتاب «خاطرات هشت سال پایوازی زندان پلچرخ» نوشته رفیق مبارز و شاعر آگاه دیار خون و خاکستر (رحیمه توخی)

این نگرش کوتاه به هیچ وجه نمی تواند ژرفنا و بزرگی آن فجایی را که عمری قرن گونه داشت بررسی نماید ...

کتاب "خاطرات هشت سال پایوازی زندان پلچرخ" دنیای بزرگی از مفاهیم تلخ و جانگدازی را به تصویر می کشد که واژه ها و حرف ها برای تفسیر و تعبیر آن همه بدبختی در مضیق می ماند و حق مطلب اداء نمی گردد، بی گمان که رفیق رحیمه توخی هر لحظه را با همان بزرگی مصیبتش بازتاب داده اند .
در آن سالهای خونبار ، آگاهی که کابوس هولناک تجاوز و تهدید بر کشور مسلط بود ، و سرزمین مان را به یک زندان بزرگ تبدیل کرده بودند ، تا با این شیوه ، استعمارگران تزاری بتوانند روحیه آزادی و سلحشوری مردمانش را از بین برده افغانستان را بچاپند ، در همان برهه شهادت زن افغان را درمقابل با شایدها سالهای وبا ، آنگاه که در تنگنا فاجعه تنها می ماند و تاریکترین راه خطیر را با پشتاره ای از درد و داغ ، بدون هراس ، کملی و ناتوانی درمی نوردد کی می تواند نادیده بگیرد ؟ شایستگی زن انقلابی و یا خوشبین به انقلاب مردمی برملا و آشکار است ، آنها بانی و سلسله دار نسل دیگری از انقلابیون هستند ، طلایه دارانی که به جنگ شب و سیاهی می روند ، دلیرانی از جنس پدرانشان که با ایبت و هیبت و صلابت اکنون لرزه بر پیکر امپریالیزم جهانخوار امریکا و ارتجاع خون آشام می اندازند ، سرانگشت انتقاد و انتقام هریک شان هرازگاهی چهره کثیف و کریه رژیم مزدور ، دست نشاند و خود فروخته های وابسته به آن را می خراشد .

کدام برگی از تاریخ مبارزات کشورمان می تواند از فرهیختگی و استواری زن افغان بی نشان باشد ، از شخصیت والا و خجسته آن جنسی که مادر است و خانم ، خواهر است و دختر ، آنهایی که در راه مبارزه با لشکر متجاوز سوسیال امپریالیزم شوروی و وجدان مرده های خلقی ، پرچمی و خادی های آن برای نیل به آزادی مردم و

سرزمین شان عزیزترین های خود را ، مردها و زن های خانوار خود را به قربانگاه فرستادند ، و یا رژیم سفاک آنها را شبیه عقاب های زخمی به غل و زنجیر کشیدند ، از آن تناوران حماسه آفرین و از آن گشن درختانی می گویم که غرور شان پنجه بر آفتاب می کشید ، آنهایی که زخم تبر شبروان خاکفروش را بر تنه خویش داشتند ، و در سلول های زندان پلچرخي خار چشم سوز سوسیال امپریالیزم شوروی بودند ... با وضاحت بار آن همه مصائب و بدبختی های سالهای وبا ، سالهای تجاوز و اشغال ، سالهای وحشت و دهشت به دوش زن بود ، زن افغان به ویژه زن هائی از طیف چپ انقلابی این آزمون را با شهامت گذشتانده و با درشت ترین و سرخترین نشان خودشان را درج تاریخ مبارزات آزادیخواهی نموده اند .

هشت سال پایوازی شوخی نیست ، این هشت سال در قید دقیقه ها و لحظه ها خودش را نمایان می سازد ، آن لحظه ها که تنش قلب مادری ، درد تلخ و استخوانسوز همسری ، سرشک غمبار خواهری و آه سوزان دختری از ترس نبود فرزند ، شوهر ، برادر و یا پدرشان آسمان دل غمدیده شان را تیره و ابری می نمود ، وقتی آنها را دون همتان مزدور ، خادی های همه رنگ آلوده ، بی نشان به آدرس ریاست های خاد ، ریاست تحقیق صدارت ، یا زندان پلچرخي برای یافتن گمشده شان سرسام می ساختند . این همه سوا از رذالت های تفنگداران و زندانبان های وابسته به حزب بدنام (خلق و پرچم) بود ، که با رویه غیر اخلاقی و وطنفروشانۀ شان با پایواز های ستمدیده روا می داشتند . اشک پردرد آن پدر پیر و نوجوان پدر گمکرده را خاک سیاه پلچرخي می نوشید تا دل در گرفته اش را از آن همه ظلم اندکی تسکین بخشد ... کدام قلم توانست بزرگی آن همه رنج و اندوه را تصویر نماید ؟ « رفیق رحیمه توخی » اینکار را کرد ، که ذهن و قلم و دقت و شهامت شان در خور توجه و ستایش است . خواننده در برگ برگ این کتاب یک حقیقت مسلم را می بیند ، حقیقت روشن مثل آفتاب ...

رفیق رحیمه توخی به مثابه نیلوفر نیمه سوخته از اندوه زار یک سرزمین درگیرمانده برخاسته ، سرزمینی که همجنس هایش در درازنای تاریخ بار بار در دوزخ ستم مردسالاری ، ارتجاع خونخوار و رژیم های مستبد زن ستیز سوخته اند ، و هنوز هم گمکرده راه به خودسوزی های درد انگیز ادامه می دهند ؟ !!

در همان شرایط بد حاکم بر سرنوشت مردم و وطن ما ، آنگاهی که شوهر « رفیق رحیمه توخی » ، رفیق مبارز و همیشه مبارز چپ انقلابی « کبیر توخی » در سلول های زندان پلچرخي نوک برچه سوسیال امپریالیزم شوروی را زیر گلو داشت از عقاید شان به دفاع برخاسته بودند ، زیرا می دانستند که یگانه راه رهائی توده های دربند کشیده ، مستلزم استواری و صلابت خارا ئین می باشد و بس .

این زن و شوهر ، این دو همرمز و رفیق ، این دو پولاد آبدیده « رفیق رحیمه توخی » و « رفیق کبیر توخی » هر کدام دین خویش را به پیشگاه مردم ، وطن و یاران شان ، تمام چپ های انقلابی به وجه بهترین اداء نمودند ، یکی خاطرات زندان را زنده ساخت و دیگری خاطرات هشت سال پایوازی زندان را . آنها با وضاحت دریافته اند که در هر شرایط ، حتا اگر دشوار هم باشد مبارزه برای رهائی ، با ایمان راسخ به ایدئولوژی (م ، ل ، م) یگانه راه غلبه به دژ اشغالگران و استعمارگران است ، که می تواند فردای روشن و آزاد را بشارت دهد .

دم شان گرم ، قلم شان شیوا و خنجرگونه باد ...

تمنا دارم این سروده ام بتواند پیشکش خوبی برای آن دو رفیق همرمز باشد .

بلی ، رفیق !

درین روزگار نامردی و نامردمی
چشمان ما در شناسائی اشتباه نمی کند
کس هائی را می بینیم
که بی تغییر و بی تفاوت
در خون ستمدیده ترین مردم
شنا می کنند
و باز با دو دست بلند
به پیشگاه خدای ستم
دُعا می کنند .

آنها در کاخ های مجلل زندگی می کنند
رخت های شان پرنیانی
و دست های شان
از خون مردم ارغوانی است
این ها وجدان مُرده های مزدور اند
چاکران استعمار
که کوشیده اند صدای آزادی را
در حنجره ای تاریخ
خاموش بسازند .

این خرمگس های انگل
پیچیده در دستمال های ابریشمین
دین ،
با اشتها مذهب و کین
"راست و چپ " بد آئین
همیشه دسته خنجر بوده اند
به قلب آزادی
مگر هیچ گاه ،
هیچ وقت
و هرگز ،
نتوانسته اند

صدا و سیمای آزادیخواهان را
از تارک تاریخ بزدايند .

تنها یک شورشی عصیانگر
یک جرعه از شعله سرکش مبارزه
کافی است
تا آتش به بنیاد ستم و بیداد زند
آنها برای پیکار های بزرگ
برای آزادی
درکنار میلیون ها دربند کشیده دیگر
آنهايي که نشان از طبقه شان را دارند
به شورش می پردازند
آنوقت سرمایه داران
از ترس به خود می لرزند
و نوکران شان
آنجای خود را کثیف می سازند .

آری فقط آنهایی که ارزش آزادی را می دانند
آن رزم آوران دلیر
می توانند با غرور و شهامت
پیام آور آزادی باشند
آنهايي که به جرم وطنپرستی
در پگاهی یا بیگاهی
تیرباران می شوند ؟ !!

* * * * *

« گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند
جرمش این بود که اسرار هویدا می کرد »